



پنداران ادیان و فرق

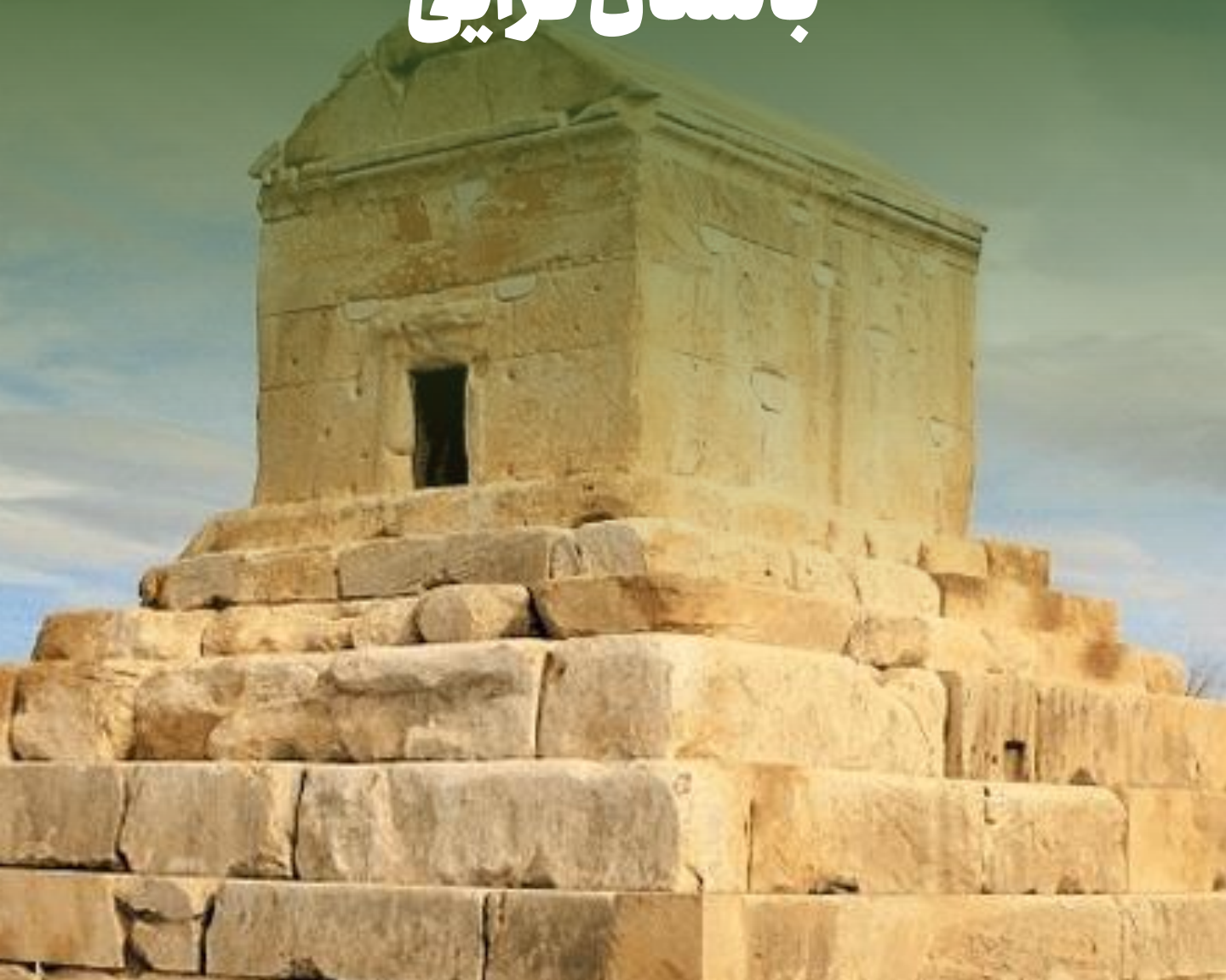
۱۳

sarabehaghat.ir

ماهنامه اینترنتی ادیان و فرق / اسفند ۱۴۰۴ / قم / شماره سیزدهم

پرونده ویژه

باستان‌گرایی





ارتباط باستان‌گرایی پان‌ایرانیستی و آیین زرتشت

● یادداشت سردبیر

تحقیق‌های تاریخی نشان می‌دهند که اگرچه زرتشت به‌عنوان یک چهره تاریخی در فرهنگ ایرانی تأثیرگذار بوده است، اما استفاده از آیین او به‌عنوان نماد سیاسی، بیشتر بازتابی از نیاز به هویت ملی در دوران مدرن بود تا بازگشت واقعی به باورهای باستانی. امروزه، بسیاری از پژوهشگران، این پیوند را بخشی از تاریخ اندیشه‌های سیاسی قرن بیستم می‌دانند تا توصیفی از واقعیت تاریخی ایران پیش از اسلام.

پان‌ایرانیسم به‌عنوان یک جریان فکری و سیاسی در اوایل قرن بیستم در ایران شکل گرفت که بر پایه هویت مشترک ایرانی و تأکید بر پیشینه باستانی تمدن ایران تأکید داشت. در این جریان فکری، باستان‌گرایی به‌عنوان یک ایدئولوژی عمل کرد که تلاش داشت با احیای نمادها و ارزش‌های پیش از اسلام، هویت ملی ایرانی را بازتعریف کند. آیین زرتشت به دلیل قدمت تاریخی و ارتباط مستقیم با دوران هخامنشی و ساسانی، در این اندیشه جایگاه ویژه‌ای یافت. گروهی از روشنفکران و ملی‌گرایان ایرانی، زرتشت را به‌عنوان اولین متفکر ایرانی و پایه‌گذار یک نظام فکری بومی می‌دیدند که در تقابل با هویت‌های وارداتی قرار داشت. در این دیدگاه، عناصری مانند آتش‌پرستی، جشن‌های باستانی و اسطوره‌های فارسی در ادبیات و تاریخ ایران، به‌عنوان نمادهای اصالت ایرانی تفسیر می‌شدند. البته باید تأکید کرد که این جریان‌های فکری همیشه مورد پذیرش عمومی نبودند و همواره نقدهایی از سوی روشنفکران اسلامی و مذهبی به آنها وارد شد.

نام نشریه: ماهنامه سراب حقیقت **موضوع:** بررسی و نقد ادیان، فرق و جریان‌های انحرافی / بهمن‌ماه ۱۴۰۴ / **صاحب امتیاز:** گروه فرهنگی تبلیغی سراب حقیقت / **مدیر مسئول:** محمد جواد نصیری / **سردبیر:** امین رضایی نژاد / **گرافیک:** تیم رسانه‌ای سراب حقیقت / **هیئت تحریریه:** اعضای هیئت تحریریه اندیشکده پندار؛ علیرضا روزبهانی، مهدی بیاتی، عبدالرحیم بیرانوند، حسین عرب، امین رضایی نژاد، محمد جواد نصیری، مهدی نعمتی، مهدی سراقی / **راه ارتباطی در پیام رسان ایتا:** raherahaei@

آدرس سایت، تلویزیون اینترنتی و شبکه‌های اجتماعی:

sarabehaghighat.ir
apararat.com/sarabehaghighat
@sarabehaghighat

هویت در مسلخ سیاست؛ چرا باید مرزهای «باستان‌گرایی» و «سلطنت‌طلبی» را بازشناخت؟

ظریف، وظیفه شرعی و اخلاقی رسانه‌های تخصصی است تا اجازه ندهند هزینه کنش‌های سیاسی جریان‌های خارج‌نشین، بردوش هم‌وطنان زرتشتی ما بار شود.

دوم؛ واکاوی یک پروژه سیاسی بی‌ریشه: بازخوانی کارنامه و گفتار لیدرهای جریان سلطنت‌طلب نشان می‌دهد که آنچه به نام «ایران‌گرایی» ترویج می‌شود، نه یک دغدغه میهن‌پرستانه، بلکه پروژه‌ای وابسته به اتاق‌های فکر بیگانگان است. جریانی که در شعار، مدعی «جانم فدای ایران» است اما در عمل، از تحریم، آشوب و حتی تهدید تمامیت ارضی کشور حمایت می‌کند، نیازمند کالبدشکافی دقیق است تا لایه‌های پنهان بیگانگی آن با «واقعیت‌های جامعه امروز ایران» برای نسل جوان روشن شود.

سوم؛ مقابله با اسطوره‌سازی‌های تحریف‌آمیز: خلاء آگاهی تاریخی، بستر مناسبی را برای «جعل تاریخ» فراهم می‌کند. جریانی که می‌کوشد دوران پهلوی را به دوران باستان پیوند بزند و از هر دو، تصویری غیرواقعی و آرمانی ارائه دهد، در پی آن است که دستاوردهای تمدنی ایران پس از انقلاب را انکار کند.

در جهان معاصر، «هویت» تنها یک بن‌مایه فرهنگی نیست، بلکه به عرصه‌ای برای منازعات سنگین سیاسی و ژئوپلیتیک تبدیل شده است. جامعه ایران، با پیشینه‌ای چند هزارساله که تاریخ و پود آن از ترکیب میراث باستانی و آموزه‌های متعالی اسلامی شکل گرفته، امروزه هدف یکی از پیچیده‌ترین پروژه‌های «استحاله هویتی» قرار دارد. جریانی که تلاش می‌کند با ایجاد دوقطبی‌های کاذب میان «ایران» و «اسلام»، از علایق ملی ایرانیان نردبانی برای بازگشت به ساختارهای قدرت فروپاشیده بسازد.

ضرورت پرداختن به نسبت میان «باستان‌گرایی» و «سلطنت‌طلبی» از سه منظر حیاتی غیرقابل چشم‌پوشی است:

نخست؛ صیانت از حقیقت یک اقلیت دینی: یکی از بزرگترین بی‌اخلاقی‌های سیاسی سال‌های اخیر، مصادره به مطلوب نام و نمادهای «آیین زرتشت» توسط جریان‌های سکولار و رادیکال است. این بهره‌برداری ابزاری، بیش از همه به جامعه نجیب و قانون‌مدار زرتشتیان ایران آسیب می‌زند که همواره خود را بخشی جدایی‌ناپذیر از پیکره ملی دانسته‌اند. تبیین این مـ

ماهنامه «پندار» در این شماره، با ارائه سه یادداشت و مصاحبه مبنایی، کوشیده است تا از سه زاویه متفاوت به این پدیده بنگرد:

۱. واکاوی نسبت باستان‌گرایی و سلطنت‌طلبی؛ با تأکید بر تفکیک هویت دینی از پروژه‌های سیاسی.

۲. گفتگوی تفصیلی با پژوهشگر تاریخ و تمدن؛ جهت بررسی سراب باستان‌گرایی رادیکال و نسبت آن با امنیت ملی.

۳. تحلیل شخصیت و جایگاه رضا پهلوی؛ به عنوان نماد یک پروژه سیاسی دور از وطن و بیگانه با فرهنگ ملی.

امید است این پرونده ویژه، گامی در جهت شفاف‌سازی فضای غبارآلود رسانه‌ای و پاسخی به پرسش‌های لایه‌های نخبگانی و جوان جامعه در باب نسبت میان «تاریخ، دین و سیاست» در ایران امروز باشد.

واکاوی نسبت «سلطنت طلبی» و «باستان‌گرایی»؛ از بهره‌برداری سیاسی تا واقعیت‌های جامعه زرتشتی



گفتگو با استاد حامد شادفر (1)

در کنار هم دیده می‌شوند، اما از حیث مبانی تفاوت‌های جدی دارند: سلطنت‌طلبی؛ پروژه‌ای قدرت‌محور؛ این جریان عمدتاً به دنبال بازگشت به ساختار سیاسی پیش از انقلاب ۱۳۵۷ است. مرجعیت این گروه نه «کوروش» یا «داریوش»، بلکه به طور مشخص «دوران پهلوی» است. برای این جریان، باستان‌گرایی تنها یک «ابزار تزئینی» برای مشروعیت‌بخشی به نهاد سلطنت در دنیای مدرن است.

باستان‌گرایی؛ پروژه‌ای هویت‌محور؛ این گرایش طیف وسیعی را در بر می‌گیرد؛ از علاقه‌مندان به تاریخ و میراث فرهنگی تا جریان‌های رادیکالی که به دنبال جایگزینی «هویت باستانی» به جای «هویت اسلامی» هستند.

نقطه تلاقی: سلطنت‌طلبان از «شکوه باستانی» برای ایجاد نوستالژی استفاده می‌کنند و باستان‌گرایان رادیکال از «نهاد سلطنت» به عنوان نماد اقتدار ملی یاد می‌کنند. اما باید دقت کرد که بسیاری از باستان‌گرایان ممکن است لزوماً مدافع بازگشت نظام پادشاهی نباشند و برعکس.

مقدمه: ضرورت تفکیک میان هویت دینی و پروژه‌های سیاسی:

تحلیل فضای سیاسی-اجتماعی معاصر ایران بدون درک نسبت میان «هویت ملی»، «علائق باستان‌گرایانه» و «تحركات سیاسی» ممکن نیست. با این حال، ورود به این حوزه مستلزم یک دقت روش‌شناختی است؛ چرا که خلط مبحث میان «زرتشتیان» (به عنوان یک اقلیت دینی رسمی و نجیب در تاریخ ایران) با «جریان‌های سیاسی باستان‌گرا» (که از نمادهای این دین بهره‌برداری ابزاری می‌کنند)، می‌تواند منجر به بروز سوءتفاهم‌های اجتماعی و برچسب‌زنی‌های ناعادلانه شود. این نوشتار بر آن است تا با تفکیک این ساحت‌ها، به بررسی واکنش‌های این جریان‌ها در بحران‌های اخیر و آینده‌پژوهی آن‌ها بپردازد.

۱. تبارشناسی و نسبت سنجی: سلطنت‌طلبی در برابر باستان‌گرایی

اگرچه در رسانه‌ها این دو جریان اغلب

(1): دبیر آموزش و پرورش، مدیر گروه تاریخی آرتا، مؤلف کتاب کوروش بزرگ در کتب درسی

۲. واکنش‌سنجی در تلاطم‌های سیاسی (اغتشاشات دی‌ماه و بحران‌های منطقه‌ای):

در رخدادهایی مانند اغتشاشات دی‌ماه و یا واکنش به جنگ‌های منطقه‌ای (مانند جنگ ۱۲ روزه)، رفتار این جریان‌ها را می‌توان در چند سطح تحلیل کرد:

سلطنت‌طلبان و اسـتراتژی «موج‌سواری»: این جریان با تکیه بر رسانه‌های برون‌مرزی، تلاش کرد اعتراضات معیشتی یا اجتماعی را به سمت «بحران مشروعیت کلان» ببرد. شعارگرایی با محوریت «ایران پیش از اسلام» در این مقاطع، تلاشی بود تا نوعی دوقطبی میان «نظم کنونی» و «شکوه گذشته» ایجاد شود.

باستان‌گرایان و تقابل هویتی: در فضای مجازی، جریان‌های رادیکال باستان‌گرا تلاش کردند بحران‌ها را به «بیگانگی ایدئولوژی رسمی با منافع ملی» گره بزنند. آن‌ها با برجسته‌سازی نمادهایی چون «فروهر» یا «منشور کوروش»، سعی در تعریف یک «ملی‌گرایی سکولار و تهاجمی» داشتند. موضع جامعه زرتشتی (نجابت و مدارا): برخلاف جریان‌های سیاسی، جامعه زرتشتی داخل ایران (انجمن‌ها و موبدان) همواره موضعی مسئولانه و ملی داشته‌اند. آن‌ها با درک حساسیت‌ها، اجازه نداده‌اند که از شعائر دینی‌شان برای شعله‌ور کردن اغتشاشات استفاده شود. زرتشتیان ایران خود را بخشی تفکیک‌ناپذیر از پیکره ملی می‌دانند و بر همزیستی مسالمت‌آمیز تأکید دارند.

۳. نسبت باستان‌گرایان با جامعه زرتشتی و پدیده «نو زرتشتی‌گری»:

یکی از پیچیده‌ترین بخش‌ها، نسبت میان باستان‌گرایان سیاسی و جامعه رسمی زرتشتی است. در اینجا با دو پدیده روبرو هستیم:

زرتشتیان اصیل (بهدینان): این افراد دارای ساختار تشکیلاتی (انجمن‌ها)، موبدان و سنت‌های کهن هستند. آن‌ها به شدت از «سیاسی شدن دین‌شان» پرهیز دارند و تمایلی ندارند که دین زرتشتی به ابزاری برای مبارزه سیاسی تبدیل شود.

جریان‌های خارج‌نشین و پارسیان هند: در حالی که پارسیان هند عمدتاً نگاهی مذهبی و فرهنگی دارند، برخی گروه‌های زرتشتی در اروپا و آمریکا تمایلات سیاسی تندتری نشان می‌دهند.

پدیده نو زرتشتی‌گری: بسیاری از کسانی که در باستان‌گرایی رادیکال فعال هستند، لزوماً زرتشتی نیستند. آن‌ها از نمادهای این دین (مانند گفتار نیک، پندار نیک، کردار نیک) به عنوان یک «مانیفست سیاسی ضد دین» استفاده می‌کنند، نه به عنوان یک سلوک معنوی. این امر باعث شده است که بار سنگینی بر دوش جامعه رسمی زرتشتی ایران بیفتد تا میان «دین خود» و «بهره‌برداری سیاسی دیگران» مرزکشی کنند.

۴. آینده پژوهی و سناریوهای پیش‌رو برای این جریان‌ات در فضای اجتماعی ایران، سه آینده متصور است:

1. سناریوی رادیکال شدن هویتی: اگر شکاف‌های اجتماعی ترمیم نشود، باستان‌گرایی ممکن است از یک «علاقه فرهنگی» به یک «نفرت‌پراکنی مذهبی»

نباشند. تأکید بر این که مفاخر ایران باستان متعلق به همه ایرانیان است (نه یک جناح سیاسی خاص)، مانع از مصادره این سرمایه‌ها می‌شود. گفتگوی ادیان: تقویت تعامل میان نخبگان حوزه و دانشگاه با موبدان و نخبگان زرتشتی، می‌تواند راه را بر نفوذ جریان‌های تفرقه‌افکن ببندد.

نتیجه‌گیری:

باستان‌گرایی و سلطنت‌طلبی اگرچه در برخی نمادها مشترک‌اند، اما اهداف متفاوتی را دنبال می‌کنند. جامعه زرتشتی ایران به عنوان پاسداران واقعی این میراث، همواره نشان داده‌اند که مرز خود را با تندروی‌های سیاسی حفظ می‌کنند. وظیفه رسانه‌های نخبگانی چون «ماهنامه ادیان و فرق»، تبیین این مرزهای ظریف برای جلوگیری از دوقطبی‌سازی‌های کاذب در جامعه ایران است.



تغییر شکل دهد که هدف آن نه احیای تاریخ، بلکه تخریب انسجام ملی است. 2. سناریوی استحاله در فرهنگ عمومی: باستان‌گرایی در لایه‌های سطحی (نمادها، نام‌گذاری‌ها و جشن‌ها) باقی بماند و بدون داشتن قدرت سیاسی، به عنوان بخشی از هویت ملی ایرانیان در کنار اسلامیت همزیستی کند.

3. سناریوی انزوای سیاسی: با روشن شدن ماهیت رسانه‌ای و برون‌مرزی جریان سلطنت‌طلب، پیوند میان باستان‌گرایی و این پروژه سیاسی ضعیف شده و باستان‌گرایی دوباره به دامن پژوهش‌های تاریخی و باستان‌شناسی بازگردد.

۵. راهبردها و تجویزهای تبیینی (چه باید کرد؟)

برای مقابله با سوءاستفاده‌های سیاسی از علایق ملی و دینی، راهبردهای زیر پیشنهاد می‌شود:

صیانت از جامعه زرتشتی: دستگاه‌های فرهنگی و رسانه‌ای باید آگاهانه میان «هموطن زرتشتی» و «باستان‌گرای سیاسی» تفکیک قائل شوند. نباید اجازه داد اقدامات یک جریان سیاسی، هزینه‌ای برای یک اقلیت دینی رسمی ایجاد کند.

روایت صحیح از تاریخ: خلأ آگاهی تاریخی باعث می‌شود جریان‌های سیاسی، تاریخ باستان را «اسطوره‌سازی» و «تحریف» کنند. تبیین علمی تاریخ ایران پیش از اسلام توسط اساتید بی‌طرف، بهترین پادزهر برای افراط‌گرایی است.

تقویت ملی‌گرایی فراگیر: باید الگویی از هویت ملی ترویج شود که در آن «ایرانی بودن» و «مسلمان بودن» در تضاد

سراب باستان‌گرایی در خدمت رادیکالیسم سلطنت طلب



واکاوی نسبت هویت ملی و پروژه‌های سیاسی در گفتگو با پژوهشگر تاریخ و تمدن اسلامی، استاد مهدی رستمی. (1)

اساساً یک گرایش سیاسی برای بازگشت به ساختار قدرت پادشاهی و تداوم آن با محوریت خاندان پهلوی است. اما «باستان‌گرایی» یک پروژه هویتی است. سلطنت‌طلبی ابزاری سیاسی است و باستان‌گرایی، سوخت هویتی و عاطفی آن را تأمین می‌کند. حکومت پهلوی برای کسب مشروعیت، خود را به ایران باستان منسوب کرد و به عبارتی، فرهنگ و تمدن ایران باستان را به عنوان یک عنصر مطلوب معرفی و خود را در جایگاه میراث‌بان آن بازتعریف کرد و امروزه نیز رسانه‌های معارض با تکیه بر مفاهیمی چون «نژاد آریایی» یا «پارسی سره»، سعی در ایجاد یک «دین خویی باستانی» برای تقابل با هویت اسلامی جامعه دارند. وجه تمایز این دو جریان آن است که باستان‌گرایی، از جهت مرجعیت زمان، به دوران باستان (پیش از اسلام) نظر دارد. اما جریان سلطنت‌طلبی، نگاه ویژه به عصر پهلوی (1304-1357) دارد. لیکن باید این نکته را مد نظر قرار داد که تقریباً همه باستان‌گراها، سلطنت طلب هستند و همچنین تقریباً همه سلطنت‌طلبان، باستان‌گرا. یعنی از یک منظرگاه، باستان‌گرایی و سلطنت‌طلبی، دو روان در یک تن هستند. اگر چه از حیث مفهوم، تمایزهایی میان این دو وجود دارد، اما از جهت مصداق، غالباً یکی هستند.

در سال‌های اخیر، تلاقی عجیبی میان «نوستالژی پهلوی» و «ایده‌آل‌گرایی ایران باستان» در فضای مجازی شکل گرفته است. اما این پیوند تا چه حد ریشه در حقیقت دارد و تا چه حد ابزار دست بیگانگان برای ایجاد گسست هویتی است؟ برای بررسی این موضوع و تحلیل وقایع اخیر از جمله واکنش جریانات باستان‌گرا به تحولات میدانی، به سراغ جناب آقای مهدی رستمی، کارشناس گروه علمی زرتشتی و باستان‌گرایی اداره کل فرق و ادیان حوزه علمیه قم رفتیم. ایشان که هم‌زمان در سطوح عالی حوزه و مقطع دکتری تاریخ و تمدن اسلامی اشتغال دارند، با نگاهی آسیب‌شناسانه به واکاوی این پدیده می‌پردازند.

پندار: جناب رستمی، به عنوان سوال نخست، بفرمایید نسبت میان «سلطنت‌طلبی» و «باستان‌گرایی» در منظومه فکری معارضین چگونه تعریف می‌شود؟

رستمی: ببینید، ما باید میان دو مفهوم تفکیک قائل شویم. «سلطنت‌طلبی»

(1): طلبه سطح 3 حوزه علمیه قم، دانشجوی دکتری تاریخ، فرهنگ و تمدن اسلامی

شخص واحد، از جهت گرایش سیاسی به پهلوی و تمرکز بر آن دوران به عنوان عصر مطلوب، سلطنت طلب است اما از جهت گرایش هویتی و تصور آرمانی به میراث باستانی ایران (به ویژه هخامنشیان و ساسانیان)، باستان‌گرا است.

عموم پیروان باستان‌گرایی و سلطنت‌طلبی، در بسیاری امور اشتراک دارند که از مهم‌ترین این وجوه، می‌توان به ادعای ایران‌گرایی و میهن‌پرستی شعارزده اشاره کرد، اگرچه در مقام رفتار، غالباً در تضاد با ایران هستند، مؤلفه‌های قدرت ایران امروز (از جمله قدرت نظامی) را مورد حمله قرار می‌دهند و از حمله نظامی ایالات متحده به ایران، پشتیبانی می‌کنند. دیگر وجه اشتراک آنان، موضع در قبال وضع موجود است. ایشان، کارنامه سیاسی، فرهنگی و اقتصادی جمهوری اسلامی ایران را سیاه می‌بینند.

به نظر می‌رسد که پیوند وثیق میان باستان‌گرایی و جریان سلطنت‌طلبی ریشه در برخی علل دارد. از جمله این علل، سیاست حکومت پهلوی در برسازی هویت بود. همان‌گونه که گفته شد، حکومت پهلوی برای پیدایی، پایایی و ارتقاء سطح مشروعیت خود، دست به جعل تاریخ زد و خود را امتداد هخامنشیان و ساسانیان خواند. علت دیگر که موجب پیوند میان دو جریان شد، احساس ضرورت آنان به واکنش در قبال پنداشت بحران‌های هویتی، سیاسی و فرهنگی بود.

مبارزه آنان علیه اسلام سیاسی، موجب شد که بیش از پیش به یکدیگر پیوند بخورند. رسانه‌های این دو جریان نیز در بازنمایی هویتی و تاریخی و تقویت پیوند میان دو جریان، نقشی مهم داشتند.

پندار: در حوادث اخیر، به ویژه جنگ ۱۲ روزه و اغتشاشات دی‌ماه، رفتارشناسی این دو جریان چگونه بود؟

رستمی: در جنگ ۱۲ روزه، نقاب از چهره سلطنت‌طلبان افتاد. جریانی که شعار «جانم فدای ایران» می‌داد، به طور علنی از رژیم صهیونیستی حمایت کرد. رضا پهلوی چند بار از طریق رسانه‌ها، مردم را به آشوب فراخواند که البته مورد حمایت مردم واقع نشد. از سویی، گروهی از باستان‌گرایان که گرایش راستین میهن‌دوستانه داشتند، هوشیار و از جریان سلطنت‌طلبی جدا شدند. برخی نیز همچنان به حمایت از رضا پهلوی ادامه دادند. در اغتشاشات دی‌ماه نیز شاهد بودیم که سرکردگان خارج‌نشین جریان سلطنت‌طلب و باستان‌گرا، آشکارا زیر پرچم آمریکا و اسرائیل ایستادند. نکته جالب اینجاست که اکثر باستان‌گرایان بدنه داخلی، درگیر مبارزه میدانی نشدند و اعتراضات خود را در حد فضای مجازی نگه داشتند، که این نشان‌دهنده لرزان بودن پیوند بدنه اجتماعی با لیدرهای سیاسی خارج‌نشین است.

پندار: یکی از مباحث داغ این روزها، موضع‌گیری خانم بهشید برخوردار، نماینده محترم زرتشتیان در مجلس است. ایشان اغتشاشات را محکوم کردند اما با هجمه زرتشتیان خارج‌نشین مواجه شدند. تحلیل شما چیست؟

رستمی: موضع خانم دکتر برخوردار، یک موضع «خردمندان و میهن‌دوستانه» بود. ایشان به درستی میان «اعتراض مدنی» و «اغتشاش ویرانگر» تفکیک قائل شدند. غالب جامعه زرتشتی ایران همواره بخشی از بافت نجیب و قانون‌مدار این سرزمین بوده‌اند. اما هجمه هماهنگ و پرخاشگری خارج‌نشینان به ایشان، ناشی از نوعی دیکتاتوری است، گونه‌ای اقتدارگرایی سرکوبگرانه، تمامیت‌خواهی و قلدری. آن‌ها می‌خواهند جامعه زرتشتی را فدای پروژه‌های سیاسی خود کنند. پاسخ ما به آن نقدها روشن است: امنیت، پیش‌نیاز هرگونه زیست دینی و اجتماعی است. کسی که امنیت ملی را هدف قرار می‌دهد، نه به فکر مردم است و نه در اندیشه دین زرتشتی. ما باید از مواضع شجاعانه نمایندگان که مرز میان مطالبات مردم و آشوب بیگانگان را روشن می‌کنند، حمایت کنیم.

پندار: آینده این جریان‌ها در جغرافیای سیاسی ایران چگونه می‌بینید؟

رستمی: من دو آینده را متصورم. نخست؛ ریزش و بازگشت. بسیاری از افرادی که با

طناب پوسیده سلطنت‌طلبی به چاه مهاجرت رفتند، اکنون دچار سرخوردگی شده‌اند. افراد مشهوری چون حمید فرخ‌نژاد، برزو ارجمند، احسان کرمی، اشکان خطیبی و... امروز در خارج از کشور نه شأن سابق را دارند و نه احترام اپوزیسیون را.

آن‌ان گاهی در مصاحبه‌ها، آشکارا از وضعیت حال حاضر خود، اظهار ناراحتی می‌کنند. به نظر می‌رسد که وضعیت دیگر هواخواهان جریان سلطنت‌طلبی در خارج از کشور که نه ثروت دارند، نه شهرت و نه تخصص، به مراتب بدتر باشد.

بنده باور دارم که در آینده، بخشی از آنان به دامن نظام بازخواهند گشت. برخی هم برنخواهند گشت، اما از این جهت که عمر خود را بیهوده در راه جریان سلطنت‌طلبی هدر دادند، خشمگین خواهند بود و انتقام آب رفته و ایام گذشته را از سرکردگان جریان سلطنت‌طلبی و باستان‌گرایی خواهند گرفت. همانند جداشدگان سازمان منافقین که به دشمنان و افشاگران آن تبدیل شدند.

آینده دوم؛ پافشاری بر راه اشتباه و هلاکت. کسانی که بردشمنی با هویت ایرانی-اسلامی پای می‌فشارند، در نهایت، در مرداب بدطینتی خود غرق خواهند شد.

پندار: به عنوان راهبرد نهایی، چه تجویزی برای مقابله با این گسست هویتی دارید؟

رستمی: تجویزها بسیار است. اما می‌توان به چند مورد اشاره کرد:

1. تبیین هویت فراگیر: نباید اجازه دهیم ایران و اسلام را در مقابل هم قرار دهند. هویت ما «ایرانی-مسلمان» است. این هویت، سازنده و عامل رشد و ترقی است. بیان خدمات و جانفشانی‌های ایرانیان در راه اسلام و نقش اسلام در تعالی فرهنگی و تمدنی ایران، اهمیت بسزا دارد.

2. تقویت اعتماد عمومی: دولت باید در تصمیمات بزرگ، اقناع‌سازی افکار عمومی را جدی بگیرد. کارشناسان متخصص متعهد، درباره امور جاری کشور با مردم گفتگو و راه درست برون‌رفت از مشکلات را برای آنان تبیین کنند. گذشته‌ی ایران و نیز دستاوردهای نظام، بیش از پیش روشن شود.

3. ایجاد تریبون‌های آزاد: اگر در داخل کشور فضای گفتگوی منطقی ایجاد کنیم، بخش قابل توجهی از جوانان ما جذب سراب رسانه‌های سعودی و صهیونیستی نمی‌شوند. یک نکته حیاتی، سعه صدر در بدنه انقلابی است. بنده به عنوان کسی که سرباز این نظام هستم، گاهی از کج‌سلیقگی

برخی افراد که ادعای انقلابی‌گری دارند اما با سوء برداشت به نیروهای خودی حمله می‌کنند، گلایه‌مندم. اگر ما مدافعین نظام را با برخوردهای حذفی دلسرد کنیم، ناخواسته جاده صاف‌کن دشمن شده‌ایم.



«ولیعهد بی وطن: چهار دهه دوری، شکاف عمیق با جامعه ایران و پروژه‌های به نام رضا پهلوی»



استاد محسن هراتی (1)

انکارناپذیر است: فقدان هرگونه پیوند زیسته با ایران پس از انقلاب. با این حال، همین شخصیت دور از وطن، گاه به عنوان یک گزینه جایگزین یا آلترناتیو سیاسی مطرح می‌شود؛ ادعایی که با نگاهی به شواهد تاریخی و تحلیلی، بیش از آنکه مبتنی بر واقعیت باشد، بر پروژه‌های رسانه‌ای و حمایت‌های خارجی استوار است. گفتمان و کنش‌های رضا پهلوی طی سال‌های اخیر، تصویری متناقض از او به نمایش گذاشته است. از یک سو، او خود را در قامت یک رهبر سیاسی و نماد اعتراض معرفی می‌کند و از سوی دیگر، نه تنها فاقد هرگونه پایگاه اجتماعی مؤثر در داخل ایران است، که مواضع و اقداماتش گواهی بر بیگانگی عمیق او با هویت و فرهنگ ایرانی دارد. یکی از صریح‌ترین روایت‌ها در این زمینه، از سوی ویتکوریا آزاد، مشاور پیشین او، ارائه شده است. وی در اظهاراتی تأمل‌برانگیز، از نگاه واقعی رضا پهلوی به مردم ایران پرده برداشت و گفت: «رضا پهلوی مردم ایران را گوسفند می‌پندارد». چنین نگاهی، با هرگونه قرائت دموکراتیک و مردمی از سیاست در تضاد کامل است. فراتر از این، برخی تحلیلگران سیاسی، رضا پهلوی را نه یک کنشگر مستقل، که محصول یک پروژه ژئوپلیتیکی می‌دانند.

انقلاب اسلامی ایران در بهمن ۱۳۵۷، نه تنها نظام سیاسی کشور را دگرگون ساخت، بلکه سرنوشت بسیاری از چهره‌های وابسته به رژیم پیشین را نیز برای همیشه از مسیر تاریخ ایران جدا کرد. در میان این چهره‌ها، رضا پهلوی، فرزند ارشد محمد رضا پهلوی، نمونه‌ای قابل تأمل است. او در آستانه پیروزی انقلاب، نوجوانی ۱۸ ساله بود که به تازگی دیپلم گرفته و برای آموزش خلبانی جنگنده به ایالات متحده اعزام شده بود. با سقوط رژیم پهلوی، او هرگز به ایران بازنگشت و بدین سان، حیات فردی و اجتماعی‌اش در فضایی کاملاً متفاوت و جدا از تحولات جامعه ایرانی رقم خورد. خود رضا پهلوی بارها در گفت‌وگوهای رسانه‌ای به این گسست طولانی اذعان کرده است. او بیش از چهار دهه از عمر خود را در آمریکا سپری کرده و تمامی حلقه‌های ارتباطی‌اش، از فرزندان تا دوستان و همکاران، در همان کشور شکل گرفته‌اند. چنان‌که در یکی از همین گفت‌وگوها با صراحت می‌گوید: «آخه به کجا برگردم؟» این پرسش، نه یک تعارف زبانی، که بیانگر واقعیتی

(1): دکتری مطالعات زنان، استاد حوزه و دانشگاه، عضو گروه علمی فرق و ادیان معاونت تبلیغ و امور فرهنگی حوزه‌های علمیه

در این چارچوب، او به عنوان پروژه‌های ناقص و دست‌ساز محافل خارجی، به ویژه حلقه‌های نزدیک به بنیامین نتانیاهو، برای ایجاد بی‌ثباتی در ایران تعریف می‌شود. تصاویر او در کنار دیوار ندبه در بیت‌المقدس و تأکید بر پیوند با نمادهای صهیونیستی، این قرائت را تقویت کرده و برای بسیاری از ایرانیان، نمادی از بیگانگی کامل او با منافع ملی و هویت ایرانی-اسلامی کشور تلقی می‌شود.

شاید هولناک‌ترین وجه فعالیت او، بی‌تفاوتی آشکار نسبت به بهای انسانی اعتراضات باشد. در حالی که طی سال‌های اخیر، بارها فراخوان‌های خیابانی از سوی او صادر شده، خود او در امنیت کامل در آمریکا به سر برده است. پرسش یک مجری آمریکایی از او در این باره قابل تأمل است: «آیا فرستادن شهروندان ایران به پای مرگ اقدامی مسئولانه است؟ آیا خودتان را در این کشتار مسئول می‌دانید؟» پاسخ رضا پهلوی اما عریان و بی‌پرده بود: «این جنگ است و جنگ هم تلفات دارد!» این جمله، به خوبی نشان می‌دهد که در نگاه او، اعتراضات خیابانی به مثابه یک میدان نبرد تعریف می‌شود که در آن، خون مردم هزینه‌ای عادی و قابل قبول است.

این بی‌مسئولیتی، با تناقض‌گویی‌های او در مصاحبه‌های مختلف نیز همراه

است. جایی می‌گوید «من از مردم نخواستم به خیابان‌ها بیایند» و در جای دیگر تأکید می‌کند «چطور ممکن است که من برای مردن برای این آرمان آماده نباشم؟» با این حال، او صریحاً می‌گوید که نمی‌خواهد نخستین قربانی این راه باشد، چرا که «الان آزاد است»؛ آزادی‌ای که در فاصله هزاران کیلومتری از خیابان‌های ایران و در پناه امنیت آمریکا معنا می‌یابد. هم‌زمان، مردم را به «حفظ خیابان‌ها»، «همبستگی بیشتر» و «گسترش حرکت» فرا می‌خواند و باز هم بر همان جمله پیشین تأکید می‌کند: «این یک جنگ است و جنگ تلفات دارد».

اظهارات ویتکوریآ آزاد، مشاور پیشین او، بار دیگر ابعاد خشونت‌آمیز این گفتمان را آشکار ساخت. او با صراحت از «دریای خون» میان آنها و حامیان جمهوری اسلامی سخن گفت و وعده تعقیب و نابودی آنان را داد: «اگر جان سالم بدر ببرند در هر سوراخ موشی قایم شوند تک به تک به سراغشون خواهیم رفت و گورستان‌ها رو از وجودشان پر خواهیم کرد». این واژگان، یادآور خشونت طلبانه‌ترین گروه‌های سیاسی است و نشان می‌دهد گفتمان حاکم بر حلقه او، نه با اصلاحات و گذار مسالمت‌آمیز، که با خشونت و خون‌ریزی عجین است.

علم، وزیر دربار محمدرضا پهلوی، در خاطرات خود، ذیل یادداشت ۲۲ دی ۱۳۴۸، با نگاهی هشدارآمیز به شخصیت ولیعهد وقت نوشته که او تحت تربیت پرستار فرانسوی رشد کرده و این نوع پرورش، روحیه‌ای کودکانه و غیرایرانی در او شکل داده است. این دوری از فرهنگ، زبان و تاریخ ایران، که از کودکی آغاز شد و با چهارده زندگی در تبعید تکمیل گردید، رضا پهلوی را به چهره‌ای تبدیل کرده که نه درک درستی از جامعه ایران دارد و نه نسبتی با واقعیت‌های میدانی آن.

در نتیجه، آنچه از رضا پهلوی و حلقه پیرامونش برجای مانده، نه یک گزینه سیاسی مردمی و مستقل، که تصویری از یک پروژۀ بی‌ریشه و وابسته به اتاق‌های فکر خارجی است؛ پروژهای که بهای سنگین آن تاکنون از جان مردم ایران پرداخت شده است.



جمع‌بندی و رهیافت‌های ارائه شده از سه مصاحبه از کارشناسان نقد باستان‌گرایی و سلطنت‌طلبی: واکاوی اضلاع مثلث «تحریف، ابزارانگاری و بیگانگی»

حجت‌الاسلام مهدی سراقی (1)

۲. باستان‌گرایی؛ ابزاری برای جبران فقدان پایگاه اجتماعی:

تحلیل وضعیت رضا پهلوی به عنوان نماد جریان سلطنت‌طلب نشان می‌دهد که این جریان به دلیل چهارده دوره دوری از واقعیت‌های میدانی ایران و فقدان ریشه در توده‌های مردم، ناچار به استمداد از «نوستالژی کاذب» است. برای جریانی که مشاورانش مردم را «گوسفند» می‌پندارند و لیدرهایش ابایی از «تلفات انسانی در جنگ خیابانی» ندارند، باستان‌گرایی نه یک دغدغه فرهنگی، بلکه تنها راه برای «برسازی مشروعیت» است. آن‌ها می‌کوشند خلاً «بی‌وطنی» و «وابستگی به کانون‌های قدرت خارجی (مانند صهیونیسم)» را با پناه گرفتن پشت نام کوروش و شکوه هخامنشی پنهان کنند.

۳. تضاد درونی؛ شعار ملی‌گرایی در خدمت منافع بیگانه:

یک پارادوکس آشکار در رفتارشناسی این جریانات دیده می‌شود؛ آن‌ها در حالی شعار «ایران‌گرایی» سر می‌دهند که در بزنگاه‌های تاریخی (مانند جنگ‌های منطقه‌ای یا بحران‌های امنیتی)، در کنار دشمنان سوگند خورده این مرز و بوم می‌ایستند. حمایت از تحریم‌ها و حتی ایده حمله نظامی به ایران، نشان می‌دهد که «باستان‌گرایی سلطنت‌طلب»، یک ملی‌گرایی «وارداتی و رسانه‌ای» است که هدف نهایی آن نه اعتلای ایران، بلکه فروپاشی انسجام ملی است.

از مجموع تحلیل‌ها و گفتگوهای ارائه شده در این پرونده ویژه، می‌توان به یک سنتز (ترکیب) راهبردی دست یافت که ماهیت جریان‌های معارض در حوزه هویت و سیاست را عریان می‌سازد. واکاوی نسبت میان «باستان‌گرایی»، «سلطنت‌طلبی» و «جامعه رسمی زرتشتی» ما را به چهار گزاره کلیدی رهنمون می‌سازد:

۱. تفکیک «هویت اصیل دینی» از «پروژه‌های سیاسی نوساخته»:

نخستین و مهم‌ترین دستاورد این نوشتارها، ضرورت مرزبندی قاطع میان هم‌وطنان نجیب زرتشتی و جریان‌های «نوزرتشتی‌گری سیاسی» است. جامعه زرتشتی‌ای ایران، چنان‌که در موضع‌گیری‌های رسمی انجمن‌ها و نمایندگان آن‌ها (مانند خانم دکتر برخوردار) مشهود است، همواره بر مدار قانون‌مداری و میهن‌دوستی حرکت کرده‌اند. در مقابل، جریان‌های باستان‌گرای رادیکال و سلطنت‌طلب، از نمادهای این آیین تنها به عنوان یک «سلاح ایدئولوژیک» برای تقابل با هویت اسلامی جامعه بهره می‌برند؛ بدون آنکه کمترین تقیدی به آموزه‌های اخلاقی و معنوی آیین زرتشت داشته باشند.

(1): طلبه سطح چهار حوزه و دانشجوی دکتری مدیریت راهبردی فرهنگی

۴. ضرورت تبیین «هویت فراگیر ایرانی-اسلامی»: در نهایت، راهبرد مقابله با این سراب هویتی، نه نفی تاریخ باستان، بلکه بازپس‌گیری آن از دست تحریف‌گران است. همان‌طور که کارشناسان در این پرونده تأکید کردند، هویت ایرانی، قالی رنگارنگی است که پود آن «فرهنگ کهن» و تار آن «آموزه‌های متعالی اسلام» است. تبیین علمی تاریخ و صیانت از حقوق اقلیت‌های دینی رسمی، راه را بر سوءاستفاده جریان‌های خارج‌نشین خواهد بست. سخن آخر:

ماهنامه «فرق و ادیان» بر این باور است که بیداری نخبگانی در مقابل «صنعت تقدس‌سازی از پهلوی» و «تجارت با نام ایران باستان»، وظیفه‌ای ملی است. حقیقت آن است که آینده ایران نه در دستان پروژه‌های دست‌ساز محافل خارجی، بلکه در گرو همزیستی مؤمنانه تمامی اقوام و ادیانی است که ایران را نه برای «سلطنت»، بلکه برای «عزت و استقلال» آن می‌خواهند. جریان سلطنت‌طلب که امروز به «دیکتاتوری رسانه‌ای» و «تهدید منتقدان» روی آورده، بیش از هر زمان دیگری دچار ریزش و سرخوردگی شده و در نهایت، در پیشگاه تاریخ و آگاهی ملت ایران، پاسخی جز انزوا نخواهد یافت.